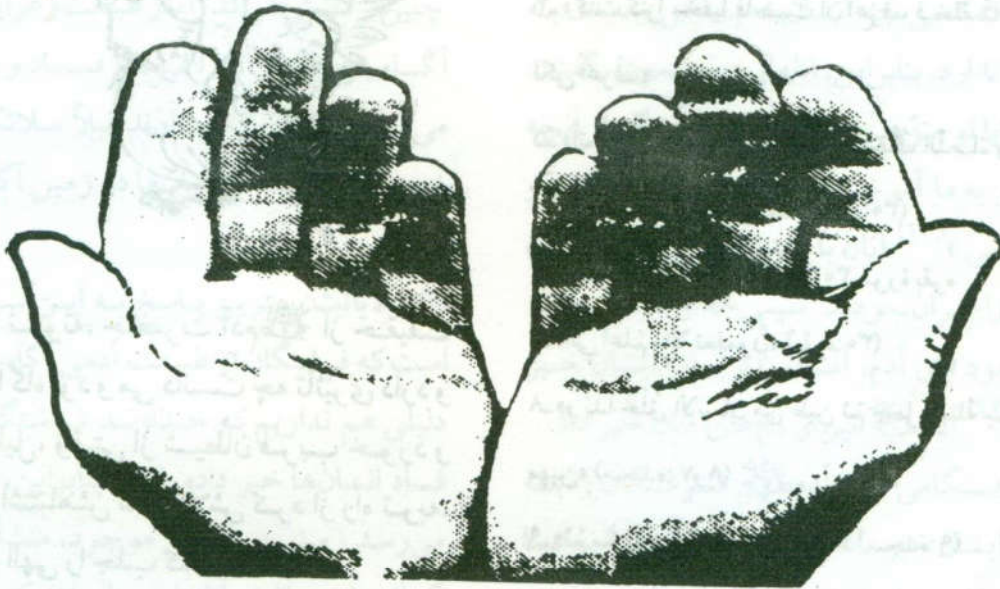


بر آسمان آبی قنوت

عبدالله لطیف نظری



نسیم صبحگاهی دل رمیده را به سوی ریسمان محکم صفا و محبت می کشاند.
راستی چه لحظات سرشار از صفایی است آن دم که انسان ببیند پای دل را ریسمان محبت به
بند دارد! چه هنگامه شادابی و نشاطی است آن گاه که انسان بر فراز قلّه ای رفیع بایستد و احساس
سبکی کند! چه فرحناک است که نسیم خنک، جسم و روح را نوازش دهد! آبی آسمان، چشمان
مانده و خسته ما را نوری دوباره بخشد! از زمین فاصله گرفته و خود را به آسمان نزدیک سازد، تا
آن جا پرواز کند که صدای فرشتگان آسمان بسان ترنم باران، گوش دل را نوازش دهد و لطافت
نگاه آنان گل عشق در قلب ها بکاردا و چه زیباست آن گاه که انسان دست به قنوت بردارد و با
معشوق جاودانی خویش، راز دل گوید و صمیمانه اشک ریزد، که دستان به قنوت بالا رفته بسان
لاله هایی است که رو به سوی ابر عطوفت گشوده تا از نم نم زندگی بخش باران به جان، روشنایی
بخشد و مست و مدهوش گردد!
آن که از قنوت بهره ای نمی برد، زندگیش باران ندارد و زندگی بی باران همواره خشک است و

خالی از گل و سبزه و مملو از پلیدی و قحطی. «قنوت» پر و بال کشیدن از بیابان مخوف تنهایی و شن زارهای داغ صحرای پر غبار و دود است؛ کاسه‌ای است زلال از معنویت که در کام تلخ زندگی ریخته می‌شود و به آن حلاوت می‌بخشد. آن کس که قنوت ندارد، از حلاوت محروم است و همیشه تلخ‌کام. «قنوت» بارقه‌امیدی است که در فضای مأیوسانه عصر تمدن لجام‌گسیخته، به انسان امید و اعتماد می‌بخشد. «قنوت» هم‌راز تنهایی‌ها و غربت‌هاست؛ صدای روح مهجور ما، پرواز بلبل روح از قفس جان و پرگشودن به سوی چمن‌زار ابدیت است. آری، پرواز از ژرفای جان تا آسمان آبی، یک آه سوزان است و بس.

ما منتظریم مهدی، بیا

تقدیم به ساحت مقدس آقا امام زمان (عج) سیده بنت‌الهدی دیقی
 اماما، چگونه می‌توان تو را سرود که تو خود زندگی را سروده‌ای. نمی‌دانم چگونه باید از تو گفت و از تو نوشت.
 معشوقا، چشمه‌های چشمانمان در زلال عشق تو جاری است و دریای آبی دلمان برای تو موج و آسمان قلبمان به عشق تو می‌تپد.
 صاحباً، وقتی تو بیایی، شقایق‌ها گلبرگ‌های خویش را نثار می‌کنند و لاله‌ها به استقبال تو می‌آیند و پرندۀ عشق نوای آزادی سر می‌دهد.
 محبوبا، در پناه تو زندگی زیباست و در پناه تو عشق پیدا.
 مهدیا، هر جمعه، زیر آسمان نیلگون، روی سجاده انتظار می‌نشینم و دو رکعت نماز عشق می‌خوانم و قنوت را به ساحت مقدست تقدیم می‌کنم و همیشه دست‌هایم را تا بیکرانه‌ها بلند کرده، با دلی شکسته دعا می‌کنم: خدایا، انتظارم به سر رسیده و جهان را ظلمت گرفته است. روی معشوق را به من بنما، سپس مرا بمیران. پروردگارا، اشک‌هایمان هم‌چون سیل خروشان است و نفس‌هایمان در سینه‌ها محبوس، در ظهور امامان تعجیل بفرما تا آرزوهایمان را در سیمای ملکوتی‌اش بنگریم.
 ای صاحب زمان، برای دیدن دریای عشق را با کشتی محبت طی می‌کنم تا به ساحل آرزوهایم نزدیک شوم. می‌توان در شن‌های هم‌چون کودکان بی‌قرار بر جست و جو نشست تا اثری از تو یافت؟
 ای قافله سالار عشق، ای آن‌که وجود ما از مهر وجود توست بیا و عشق را به لاله‌های سرخ تقدیم نما و عدالت را اجرا کن.